Submit Date: 28 June 2026
Revise Date: 07 October 2026
Accept Date: 15 October 2026
Initial Publish: 02 November 2026
Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

A Comparative Analysis of the Legal Regime Governing Adhesion Contracts under Iranian and Iraqi Law

ZHossein Mahmoudi[1]*, Leila Javanmard[1], Mostafa Kamal Malek Al-Zubaidi[2]

1. Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran
2. Master's Student, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

* Corresponding Author's Email: Mahmoodi.h@lu.ac.ir

ABSTRACT

Adhesion contracts constitute one of the most significant manifestations of the transformation of modern contract law, emerging from the expansion of standardized transactions, public services, monopolistic activities, and unequal economic relationships. In such contracts, one party, by virtue of a superior economic, professional, informational, or organizational position, determines the contractual terms in advance, while the other party generally lacks a genuine and effective opportunity to negotiate, modify, or remove those terms and is effectively limited to accepting the contract as a whole or refraining from entering into it. This study aims to comparatively analyze the legal regime governing adhesion contracts in Iranian and Iraqi law and to evaluate the extent to which each legal system protects the weaker contracting party. The study adopts a descriptive, analytical, and comparative methodology based on an examination of general contract rules, jurisprudential foundations, and relevant statutory provisions. The findings indicate that Iranian law does not regulate adhesion contracts through a comprehensive and independent legal framework, and protection of the weaker party is primarily derived from general contract principles, public order, good morals, prohibition of abuse of rights, good faith, and rules governing contractual terms. Iraqi law, by contrast, adopts a more explicit approach by recognizing adhesion contracts and granting courts broader authority to modify, remove, or neutralize oppressive terms. The interpretation of ambiguous clauses in favor of the weaker party also represents an important protective mechanism in Iraqi law. The study concludes that both legal systems recognize the general validity of adhesion contracts, but Iraqi law demonstrates greater legislative clarity and judicial coherence. Accordingly, the adoption of explicit rules governing adhesion contracts and unfair terms in Iranian law could strengthen contractual justice and provide more effective protection for weaker parties.

Keywords: *Adhesion Contracts; Imposed Contracts; Unfair Terms; Weaker Contracting Party; Contractual Justice; Iranian Law; Iraqi Law*

How to cite: Mahmoudi, H., Javanmard, L., & Kamal Malek Al-Zubaidi, M. (2027). A Comparative Analysis of the Legal Regime Governing Adhesion Contracts under Iranian and Iraqi Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, *5*(6), 1-20.

تاریخ ارسال: ۷ تیر ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۵ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۳ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱۱ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل تطبیقی نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در قوانین ایران و عراق

حسین محمودی[1*]، لیلا جوانمرد[1]، مصطفی کمال مالک الزبیدی[2]

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Mahmoodi.h@lu.ac.ir

چکیده

قراردادهای تحمیلی از مهم‌ترین جلوه‌های تحول در حقوق قراردادهای معاصر هستند که در نتیجه گسترش قراردادهای استاندارد، خدمات عمومی، فعالیت‌های انحصاری و روابط اقتصادی نابرابر شکل گرفته‌اند. در این قراردادها، یکی از طرفین با برخورداری از موقعیت اقتصادی، تخصصی، اطلاعاتی یا سازمانی برتر، مفاد قرارداد را از پیش تعیین می‌کند و طرف مقابل معمولاً امکان واقعی و مؤثری برای مذاکره، اصلاح یا حذف شروط ندارد و ناگزیر است قرارداد را به‌صورت کلی بپذیرد یا از انعقاد آن صرف‌نظر کند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در ایران و عراق و بررسی میزان حمایت هر یک از این نظام‌ها از طرف ضعیف قرارداد انجام شده است. روش پژوهش توصیفی، تحلیلی و تطبیقی و مبتنی بر بررسی قواعد عمومی قراردادها، مبانی فقهی و مقررات قانونی مرتبط است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در حقوق ایران، قراردادهای تحمیلی به‌عنوان نهادی مستقل و جامع مورد تنظیم قرار نگرفته‌اند و حمایت از طرف ضعیف عمدتاً از طریق قواعد عمومی قراردادها، نظم عمومی، اخلاق حسنه، منع سوءاستفاده از حق، حسن نیت و قواعد مربوط به شروط قراردادی صورت می‌گیرد. در مقابل، حقوق عراق با رویکردی صریح‌تر، قراردادهای الحاقی را به رسمیت شناخته و اختیار بیشتری برای تعدیل، حذف یا بی‌اثر ساختن شروط تعسفی در اختیار دادگاه قرار داده است. همچنین، تفسیر شروط مبهم به نفع طرف ضعیف از دیگر سازوکارهای حمایتی در حقوق عراق محسوب می‌شود. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که هر دو نظام اصل اعتبار قراردادهای تحمیلی را می‌پذیرند، اما حقوق عراق از نظر صراحت تقنینی و اختیارات قضایی از انسجام بیشتری برخوردار است. بر این اساس، تدوین مقررات روشن درباره قراردادهای تحمیلی و شروط غیرمنصفانه در حقوق ایران می‌تواند به تقویت عدالت قراردادی و حمایت مؤثرتر از طرف ضعیف منجر شود.

کلیدواژگان: *قراردادهای تحمیلی؛ قراردادهای الحاقی؛ شروط غیرمنصفانه؛ طرف ضعیف قرارداد؛ عدالت قراردادی؛ حقوق ایران؛ حقوق عراق*

نحوه استناددهی: محمودی، حسین.، جوانمرد، لیلا.، و کمال مالک الزبیدی، مصطفی. (۱۴۰۶). تحلیل تطبیقی نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در قوانین ایران و عراق. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۲۰-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

قرارداد در نظام‌های حقوق خصوصی یکی از اساسی‌ترین ابزارهای تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی است و بخش مهمی از مناسبات اشخاص بر مبنای توافق‌هایی شکل می‌گیرد که قانون برای اراده طرفین اثر حقوقی قائل شده است. برداشت کلاسیک از قرارداد بر این فرض استوار است که طرفین با آزادی نسبی، آگاهی کافی و قدرت تصمیم‌گیری مستقل وارد رابطه قراردادی می‌شوند و درباره موضوع، شرایط، آثار و تعهدات ناشی از آن به توافق می‌رسند. در چنین الگویی، اراده مشترک طرفین نه‌تنها منشأ ایجاد تعهد، بلکه مهم‌ترین توجیه الزام‌آور بودن قرارداد نیز محسوب می‌شود. اصل آزادی قراردادها از همین تصور سرچشمه می‌گیرد و اقتضا می‌کند اشخاص بتوانند در حدود قانون درباره انعقاد یا عدم انعقاد قرارداد، انتخاب طرف معامله و تعیین محتوای توافق خود تصمیم بگیرند. بااین‌حال، تحول مناسبات اقتصادی و گسترش فعالیت بنگاه‌های بزرگ، خدمات عمومی، شرکت‌های بیمه، بانک‌ها، مؤسسات حمل‌ونقل، ارائه‌دهندگان خدمات ارتباطی و سایر فعالان اقتصادی موجب شده است الگوی سنتی قرارداد که در آن دو طرف از موقعیت نسبتاً برابر برای مذاکره برخوردارند، در بسیاری از روابط معاصر واقعیت خود را از دست بدهد. در حقوق تطبیقی نیز مطالعه قراردادهای جدید نشان می‌دهد که آزادی قراردادی در بسیاری از موارد بیش از آنکه مبتنی بر مذاکره واقعی باشد، در قالب پذیرش یا رد مجموعه‌ای از شرایط از پیش تنظیم‌شده ظاهر می‌شود (Godley, 2017). قراردادهای تحمیلی یا الحاقی نمود بارز چنین تحولی هستند؛ قراردادهایی که در آن یک طرف، به دلیل برخورداری از برتری اقتصادی، فنی، سازمانی، اطلاعاتی یا انحصاری، شرایط قرارداد را از پیش تعیین می‌کند و طرف دیگر عملاً نقش محدودی در شکل‌دادن به محتوای توافق دارد. در این وضعیت، پرسش مهم آن است که آیا صرف وجود پذیرش ظاهری برای انتساب تمامی آثار قرارداد به طرف ضعیف کافی است یا نظام حقوقی باید میان رضایت صوری و رضایت مبتنی بر امکان واقعی انتخاب تفاوت قائل شود.

اهمیت قراردادهای تحمیلی از آن جهت است که این نهاد در مرز میان دو ارزش بنیادین حقوق قراردادها قرار دارد: از یک سو احترام به آزادی اراده، امنیت معاملات و اصل لزوم قراردادها و از سوی دیگر ضرورت تأمین عدالت قراردادی و جلوگیری از بهره‌برداری ناروا از عدم تعادل میان طرفین. حقوق قراردادها نمی‌تواند هر اختلاف قدرت اقتصادی را موجب بی‌اعتباری توافق بداند، زیرا تفاوت در توانایی مالی، تجربه یا تخصص امری عادی در بسیاری از روابط قراردادی است. در مقابل، نمی‌توان نیز پذیرفت که اصل آزادی قراردادها به پوششی برای تحمیل شروطی تبدیل شود که در اثر فقدان امکان مذاکره، ضرورت اقتصادی یا انحصار، بدون مشارکت واقعی یک طرف در تعیین مفاد قرارداد بر او تحمیل شده‌اند. در حقوق معاصر، نظریه‌های مربوط به شروط غیرمنصفانه و عدم انصاف قراردادی دقیقاً برای مواجهه با چنین وضعیتی توسعه یافته‌اند. در نظام‌های کامن‌لا نیز امکان بررسی قراردادها یا شروطی را فراهم کرده است که در نتیجه ترکیب نابرابری فرآیندی و عدم تعادل شدید ماهوی، اجرای آن‌ها غیرمنصفانه تلقی می‌شود (Shiravi, 2016). تحلیل حقوق جدید قرارداد نشان می‌دهد که اصل آزادی اراده دیگر به معنای نفی مطلق مداخله قانون‌گذار یا دادگاه نیست، بلکه آزادی قراردادی هنگامی مشروعیت کامل دارد که به ابزار سوءاستفاده از قدرت برتر قراردادی تبدیل نشود (Stone, 2014). ازاین‌رو، قرارداد تحمیلی لزوماً قراردادی باطل یا نامشروع نیست؛ بلکه مسئله اصلی، تعیین حدود اعتبار آن و نحوه برخورد با شروطی است که تعادل متعارف حقوق و تعهدات طرفین را مختل می‌کنند.

در حقوق ایران، قانون مدنی مقرره‌ای جامع و مستقل تحت عنوان قرارداد تحمیلی یا قرارداد الحاقی ارائه نکرده است. این فقدان به معنای عدم امکان شناسایی یا کنترل چنین قراردادهایی نیست، زیرا

قواعد عمومی قراردادها، شرایط اساسی صحت معامله، قواعد مربوط به شروط ضمن عقد، نظم عمومی و اخلاق حسنه، منع سوءاستفاده از حق، قواعد فقهی ناظر بر منع ضرر و برخی مقررات خاص امکان تحلیل آثار آن‌ها را فراهم می‌کنند. مطالعات حقوقی درباره نحوه مواجهه نظام حقوقی ایران با قراردادهای تحمیلی نشان داده‌اند که در فقدان حکم عام و صریح، قاضی ناگزیر است با بهره‌گیری از مجموعه‌ای از قواعد پراکنده و اصول تفسیری، میان احترام به قرارداد و ضرورت حمایت از طرف ضعیف توازن برقرار کند (Amini et al., 2017). در این چارچوب، اصل صحت و لزوم قراردادها نقطه آغاز تحلیل است، اما این اصول مانع از بررسی اعتبار شرطی که برخلاف قانون آمره، نظم عمومی، اخلاق حسنه یا مقتضای اساسی قرارداد باشد نیستند. همچنین، در مواردی که مفاد قرارداد به‌گونه‌ای تنظیم شده باشد که یک طرف از موقعیت برتر خویش برای ایجاد عدم تعادل آشکار در حقوق و تعهدات استفاده کند، نظریه‌های ناظر بر حسن نیت، انصاف و منع سوءاستفاده از حق می‌توانند در کنترل آثار قرارداد نقش ایفا کنند. اصل حسن نیت، هرچند در قانون مدنی ایران به‌صورت یک قاعده عام و صریح در تمامی مراحل قرارداد تدوین نشده است، در تحلیل رفتار منصفانه طرفین و جلوگیری از استفاده ناروا از حقوق قراردادی ظرفیت مهمی دارد (Alizadeh, 2011).

در مقابل، حقوق عراق نسبت به قراردادهای تحمیلی رویکرد صریح‌تری اتخاذ کرده است. قانون مدنی عراق با تأثیرپذیری از سنت حقوقی عربی و به‌ویژه اندیشه حقوقی سنهوری، قراردادهای الحاقی را به رسمیت شناخته و برای مواجهه با شروط تعسفی موجود در آن‌ها، اختیار مشخصی برای دادگاه در نظر گرفته است. در نظریه عمومی تعهدات در حقوق عربی، قرارداد الحاقی رابطه‌ای تلقی می‌شود که در آن یکی از طرفین شرایط قرارداد را از قبل و در قالبی عمومی و استاندارد تعیین کرده و طرف دیگر عملاً میان پذیرش آن شرایط و انصراف از دریافت کالا یا خدمت مورد نیاز قرار می‌گیرد (Al-Sanhuri, 1998). قانون مدنی عراق نیز با پذیرش این واقعیت، قرارداد تحمیلی را از قلمرو اعتبار خارج نکرده، بلکه کوشیده است از طریق کنترل شروط تعسفی، تعادل قراردادی را تا حدی بازگرداند. بررسی تنظیم تقنینی قراردادهای الحاقی در حقوق عراق نشان می‌دهد که قانون‌گذار عراقی به جای بی‌اعتبار کردن اصل قرارداد، حمایت را عمدتاً بر اصلاح آثار نامتوازن قرارداد متمرکز کرده است (Antar & Dhunoun, 2002). این رویکرد اهمیت عملی زیادی دارد، زیرا طرف ضعیف معمولاً به اصل کالا یا خدمت موضوع قرارداد نیاز دارد و بطلان کل قرارداد ممکن است برخلاف منافع او عمل کند.

موضوع اصلی پژوهش حاضر، تحلیل تطبیقی نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در قوانین ایران و عراق و ارزیابی میزان کارآمدی ابزارهایی است که این دو نظام برای کنترل آثار ناعادلانه چنین قراردادهایی در اختیار دارند. هدف آن است که مشخص شود قرارداد تحمیلی در هر دو نظام بر چه مبنایی معتبر شناخته می‌شود، چه معیارهایی برای تشخیص آن وجود دارد، شروط تحمیلی یا غیرمنصفانه چه وضعیتی دارند، دادگاه تا چه اندازه می‌تواند در مفاد قرارداد مداخله کند و حمایت از طرف ضعیف از چه مسیرهایی قابل تحقق است. پرسش اصلی پژوهش آن است که تفاوت ساختاری میان رویکرد حقوق ایران و عراق در تنظیم قراردادهای تحمیلی چیست و کدام‌یک ابزارهای روشن‌تر و مؤثرتری برای تأمین تعادل قراردادی فراهم کرده است. روش پژوهش توصیفی، تحلیلی و تطبیقی است و تمرکز آن بر قواعد عمومی قراردادها، مبانی فقهی و حقوقی، مقررات مربوط به قراردادهای الحاقی و نقش قاضی در کنترل شروط ناعادلانه قرار دارد. در این تحلیل، فرض بر آن نیست که هر قرارداد از پیش تنظیم‌شده یا هر رابطه‌ای که در آن قدرت اقتصادی طرفین برابر نیست، لزوماً غیرمنصفانه است؛ بلکه باید میان شیوه انعقاد قرارداد و محتوای آن تفکیک شود. ممکن است قراردادی از حیث فرآیند

انعقاد الحاقی باشد ولی شروط آن متعارف و متوازن باشند، و در مقابل ممکن است در قراردادی که ظاهراً امکان مذاکره وجود داشته است، شرطی به دلیل سوءاستفاده از وضعیت طرف مقابل واجد ماهیت تحمیلی یا غیرمنصفانه باشد. این تفکیک، مبنای تحلیل بعدی مقاله را تشکیل می‌دهد و امکان ارزیابی دقیق‌تر نظام حقوقی ایران و عراق را فراهم می‌سازد.

مفهوم، ماهیت و معیارهای تشخیص قراردادهای تحمیلی

قرارداد تحمیلی را نمی‌توان صرفاً با این ویژگی تعریف کرد که متن آن پیشاپیش توسط یکی از طرفین تهیه شده باشد. امروزه استفاده از فرم‌ها و قراردادهای استاندارد در حجم گسترده‌ای از مبادلات اقتصادی ضروری است و بسیاری از قراردادهای بانکی، بیمه‌ای، حمل‌ونقل، خدمات ارتباطی و معاملات الکترونیکی بدون بهره‌گیری از شرایط عمومی و متن‌های از پیش تنظیم‌شده قابل اداره نیستند. آنچه قرارداد تحمیلی را از یک قرارداد استاندارد عادی متمایز می‌کند، ترکیب چند عنصر است: برتری محسوس یک طرف در فرآیند انعقاد، محدود بودن یا فقدان امکان واقعی مذاکره، از پیش تعیین شدن شروط اساسی توسط طرف قوی‌تر و قرار گرفتن طرف دیگر در موقعیتی که انتخاب او عمدتاً میان پذیرش کلی قرارداد یا محروم ماندن از کالا یا خدمت خلاصه می‌شود. در ادبیات حقوق عربی، قرارداد الحاقی غالباً قراردادی دانسته شده است که موضوع آن کالا یا خدمتی ضروری یا مورد نیاز عمومی است و عرضه‌کننده به سبب موقعیت برتر یا انحصاری، شروط یکنواخت و غیرقابل مذاکره‌ای را بر متقاضیان عرضه می‌کند (Farfour, 2004). برخی تحلیل‌ها دامنه مفهوم را گسترده‌تر می‌دانند و وجود انحصار حقوقی یا اقتصادی مطلق را شرط ضروری تلقی نمی‌کنند، بلکه کافی می‌دانند عدم توازن قدرت قراردادی چنان باشد که امکان واقعی مشارکت طرف ضعیف در تعیین مفاد از میان برود (Hammad, 2004). از این منظر، قرارداد تحمیلی مفهومی ناظر بر وضعیت واقعی مذاکرات است، نه صرفاً قالب ظاهری قرارداد.

ویژگی اساسی این قراردادها محدودیت آزادی در تعیین مفاد است، نه لزوماً فقدان قصد و رضا نسبت به اصل انعقاد قرارداد. طرف ضعیف معمولاً می‌داند که قراردادی منعقد می‌کند و قصد ایجاد رابطه حقوقی را دارد، اما در شکل‌دهی به شرایط آن نقش مؤثری ایفا نمی‌کند. بنابراین، قرارداد تحمیلی را نباید با اکراه به معنای فنی کلمه یکسان دانست. در اکراه، فشار نامشروعی بر شخص وارد می‌شود که رضایت او را معیوب می‌کند، در حالی که در قرارداد تحمیلی ممکن است هیچ تهدید غیرقانونی مستقیمی وجود نداشته باشد و فشار ناشی از ساختار بازار، نیاز اقتصادی، ضروری بودن خدمت، موقعیت حرفه‌ای طرف مقابل یا نبود گزینه جایگزین باشد. تحلیل فقهی نیز میان اکراه و اضطرار تفاوت قائل است؛ اضطرار معمولاً قصد و رضایت حقوقی را به‌طور کامل از بین نمی‌برد و معامله مضطر در اصل معتبر دانسته می‌شود (Ansari, 2000). در منابع فقهی امامیه، اصل اعتبار معامله مبتنی بر وجود قصد و رضایت است و صرف نیاز شدید اقتصادی، مادامی که به اکراه حقوقی نینجامد، به‌تنهایی سبب بطلان عقد نیست (Mughniyah, 1997). ازاین‌رو، مبنای کنترل قرارداد تحمیلی را باید بیش از آنکه در نظریه فقدان اراده جست‌وجو کرد، در جلوگیری از سوءاستفاده از موقعیت برتر و کنترل شروط نامتعارف جست.

تفکیک میان «قرارداد تحمیلی» و «شرط تحمیلی» نیز اهمیت اساسی دارد. قرارداد تحمیلی ناظر به ساختار کلی رابطه و شیوه شکل‌گیری آن است، در حالی که شرط تحمیلی وصف یک یا چند بند خاص قرارداد است. ممکن است قراردادی در مجموع نتیجه مذاکره طرفین باشد، اما یکی از شروط آن در نتیجه برتری اقتصادی یا اطلاعاتی یکی از طرفین تحمیل شده باشد. همچنین ممکن است یک قرارداد کاملاً الحاقی باشد، اما بیشتر شروط آن متعارف،

ضروری و عادلانه باشند. به همین دلیل، تحمیلی بودن شیوه انعقاد نباید به‌صورت خودکار به غیرمنصفانه بودن تمامی مفاد قرارداد منجر شود. در تحلیل شروط تحمیلی در حقوق ایران نیز تأکید شده است که باید میان ضعف قدرت چانه‌زنی و نامشروع یا غیرمنصفانه بودن محتوای شرط تفاوت قائل شد (Karimi, 2011). شرط زمانی نیازمند کنترل شدیدتر است که علاوه بر فقدان مذاکره واقعی، موجب عدم تعادل قابل توجه در حقوق و تعهدات طرفین شود یا امتیازی نامتعارف برای تنظیم‌کننده قرارداد ایجاد کند. این عدم تعادل ممکن است از طریق سلب مسئولیت، محدود کردن جبران خسارت، اعطای اختیار تغییر یک‌جانبه قیمت یا شرایط، ایجاد حق فسخ انحصاری، تحمیل تعهدات سنگین بر طرف ضعیف یا محدود کردن غیرمتعارف راه‌های اعتراض و دادرسی ظاهر شود.

در حقوق تطبیقی، مفهوم شروط غیرمنصفانه بر این اندیشه استوار است که عدالت قراردادی تنها با احراز رضایت صوری تأمین نمی‌شود. در برخی نظام‌ها، دادگاه وضعیت طرفین در زمان انعقاد، میزان آگاهی، فرصت مطالعه متن، امکان دریافت مشاوره، پیچیدگی قرارداد، شیوه ارائه شروط و نسبت میان حقوق و تعهدات را مورد توجه قرار می‌دهد. نظریه عدم انصاف در حقوق آمریکا نیز میان جنبه فرآیندی و ماهوی تمایز ایجاد می‌کند؛ جنبه فرآیندی به نحوه شکل‌گیری قرارداد و میزان آزادی واقعی طرف ضعیف مربوط می‌شود و جنبه ماهوی به نامتوازن یا شدیداً یک‌جانبه بودن محتوای شرط ارتباط دارد (Swenson, 2010). هرچند این نظریه مستقیماً بخشی از حقوق ایران یا عراق نیست، مقایسه آن نشان می‌دهد که تشخیص قرارداد یا شرط تحمیلی نباید تنها بر یک معیار استوار باشد. فقدان مذاکره، ضروری بودن موضوع قرارداد، قدرت بازار طرف تنظیم‌کننده، پیچیدگی غیرعادی متن، ضعف اطلاعاتی طرف مقابل و عدم توازن آثار حقوقی باید در کنار یکدیگر ارزیابی شوند. بررسی تطبیقی حقوق خصوصی نیز نشان می‌دهد که کارکرد مطالعه تطبیقی صرفاً انتقال قاعده از یک نظام به نظام دیگر نیست، بلکه شناسایی راه‌حل‌های مختلف برای مسئله مشترک و سنجش سازگاری آن‌ها با ساختار داخلی هر نظام است (Godley, 2017).

یکی از معیارهای مهم تشخیص قرارداد تحمیلی، از پیش تنظیم شدن شرایط برای استفاده مکرر و عمومی است. این ویژگی به‌ویژه در قراردادهای خدمات عمومی دیده می‌شود. عرضه‌کننده برای هر مشتری قراردادی مستقل با مذاکرات جداگانه تنظیم نمی‌کند، بلکه مجموعه‌ای از شرایط واحد را بر همه متقاضیان اعمال می‌کند. بااین‌حال، استاندارد بودن متن به‌خودی‌خود کافی نیست؛ زیرا بسیاری از قراردادهای تجاری استاندارد میان اشخاص حرفه‌ای منعقد می‌شوند و طرفین از توانایی واقعی برای مذاکره درباره بندهای اصلی برخوردارند. آنچه اهمیت دارد این است که آیا طرف پذیرنده عملاً قادر بوده است در محتوای قرارداد تغییر ایجاد کند یا خیر. برخی نویسندگان فقهی و حقوقی قرارداد الحاقی را با وضعیتی مرتبط دانسته‌اند که یکی از طرفین تنها حق قبول یا رد مجموعه شرایط را دارد و امکان تفکیک میان بندها یا تغییر آن‌ها وجود ندارد (Nadwi, 2004). در چنین وضعیتی، رضایت طرف ضعیف نسبت به اصل دریافت کالا یا خدمت روشن است، ولی انتساب آگاهانه و واقعی تمامی جزئیات فنی قرارداد به اراده او محل تردید خواهد بود. همین امر مبنای قواعد حمایتی در مرحله تفسیر می‌شود؛ زیرا منطقی نیست ابهام متنی که به‌طور کامل توسط طرف قوی‌تر تنظیم شده است، به سود همان طرف تفسیر شود.

برتری اقتصادی یا حرفه‌ای نیز باید به‌صورت کارکردی ارزیابی شود. صرف ثروتمندتر بودن یکی از طرفین قرارداد تحمیلی ایجاد نمی‌کند. برتری زمانی اهمیت حقوقی می‌یابد که به قدرت تعیین یک‌جانبه شرایط تبدیل شود. ممکن است یک شرکت بزرگ در معامله با یک شرکت کوچک‌تر همچنان ناگزیر به مذاکره و رقابت باشد، در حالی که یک ارائه‌دهنده محلی خدمت ضروری حتی

بدون برخورداری از قدرت اقتصادی عظیم، در موقعیتی قرار گیرد که مشتری گزینه جایگزین مؤثری نداشته باشد. مفهوم انحصار در تحلیل سنتی قراردادهای الحاقی اهمیت زیادی داشته است و برخی آثار قراردادهای مربوط به خدمات انحصاری را نمونه بارز قرارداد تحمیلی می‌دانند (Abd al-Dayim, 2008). بااین‌حال، تحول بازارها نشان داده است که انحصار کامل شرط ضروری نیست. گاهی هزینه تغییر ارائه‌دهنده، پیچیدگی فنی، وابستگی اطلاعاتی یا تفاوت شدید قدرت سازمانی همان اثری را ایجاد می‌کند که انحصار اقتصادی ایجاد می‌کرد. بنابراین، معیار مناسب‌تر، فقدان امکان معقول برای مذاکره یا جایگزینی است.

مفهوم عدالت در این حوزه نیز نباید با برابری ریاضی تعهدات اشتباه شود. قراردادها به‌طور طبیعی ممکن است برای یک طرف سود بیشتری داشته باشند و دادگاه اصولاً مأمور بازنویسی هر معامله نامطلوب نیست. آنچه مداخله را توجیه می‌کند، عدم تعادل نامتعارفی است که با نحوه شکل‌گیری قرارداد و سوءاستفاده از موقعیت برتر ارتباط داشته باشد. نظریه‌های ناظر بر اصلاح قرارداد بر این اساس توسعه یافته‌اند که در برخی وضعیت‌ها حفظ قرارداد با تعدیل بخش ناعادلانه، از بطلان کامل آن با منافع طرفین و ثبات معاملات سازگارتر است (Makki, 2011). اختیار قاضی برای اصلاح قرارداد باید استثنایی و مبتنی بر معیارهای قابل پیش‌بینی باشد، زیرا مداخله نامحدود می‌تواند امنیت قراردادی را تضعیف کند. در عین حال، نفی مطلق چنین اختیاری نیز ممکن است عدالت قراردادی را قربانی شکل ظاهری رضایت کند. بنابراین، تشخیص قرارداد تحمیلی نیازمند ترکیبی از معیارهای فرآیندی و ماهوی است: وضعیت مذاکرات، قدرت واقعی انتخاب، شیوه تنظیم متن، میزان ضرورت کالا یا خدمت، امکان جایگزینی، شفافیت شروط و میزان تعادل آثار قرارداد. این مجموعه معیارها مبنای مناسبی برای ارزیابی رویکرد حقوق ایران و عراق فراهم می‌کند.

نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در حقوق ایران و عراق

در حقوق ایران، نقطه آغاز بررسی قراردادهای تحمیلی اصل آزادی قراردادها و اعتبار توافق‌های خصوصی است. ماده ۱۰ قانون مدنی به اشخاص اجازه می‌دهد در صورتی که قرارداد خصوصی آنان مخالف صریح قانون نباشد، روابط خود را بر اساس اراده خویش تنظیم کنند. در کنار آن، اصل لزوم قراردادها و اصل صحت نیز از ثبات روابط قراردادی حمایت می‌کنند. نتیجه طبیعی این قواعد آن است که صرف تحمیلی یا الحاقی بودن شیوه انعقاد، موجب بطلان قرارداد نیست. اگر طرف قرارداد قصد انعقاد داشته، رضایت او در معنای حقوقی موجود بوده و موضوع و جهت معامله با قواعد آمره تعارض نداشته باشد، اصل بر اعتبار قرارداد است. در منابع فقهی نیز اصل وفای به عقد و لزوم احترام به تعهدات مشروع جایگاه مهمی دارد (Al-Zuhayli, 1998). بااین‌حال، اعتبار اصل قرارداد به معنای اعتبار مطلق تمامی شروط آن نیست. قواعد عمومی قراردادها اجازه می‌دهند شروطی که نامشروع، مخالف قانون آمره یا مغایر مقتضای عقد هستند از قلمرو حمایت حقوقی خارج شوند. ازاین‌رو، در حقوق ایران مهم‌ترین مسئله نه شناسایی قرارداد تحمیلی به‌عنوان یک نوع مستقل عقد، بلکه یافتن مبنای حقوقی برای کنترل شروط ناعادلانه در چارچوب قواعد موجود است.

یکی از ظرفیت‌های مهم حقوق ایران، نظم عمومی و اخلاق حسنه است. آزادی قراردادها همواره در محدوده قواعد بنیادین جامعه اعمال می‌شود و قرارداد خصوصی نمی‌تواند قواعدی را که برای حفظ منافع عمومی یا ارزش‌های اساسی نظام حقوقی وضع شده‌اند کنار بزند. تحلیل تطبیقی مفهوم نظم عمومی و اخلاق حسنه نشان می‌دهد که این مفاهیم نقش «مرز خارجی» آزادی قراردادی را ایفا می‌کنند و به دادگاه اجازه می‌دهند از اجرای تعهداتی که با ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی تعارض دارند خودداری کند (Abdali, 2011). بااین‌حال، استفاده از نظم عمومی برای کنترل

هر شرط نامتوازن دشوار است، زیرا هر عدم تعادل اقتصادی لزوماً نقض نظم عمومی محسوب نمی‌شود. اگر مفهوم نظم عمومی بیش از حد توسعه یابد، پیش‌بینی‌پذیری قراردادها کاهش می‌یابد و اگر بسیار محدود تفسیر شود، بسیاری از شروط ناعادلانه خارج از کنترل باقی می‌مانند. از این رو، این ابزار در حقوق ایران بیشتر برای مقابله با موارد شدید یا شروطی مناسب است که علاوه بر زیان به طرف ضعیف، با اصول اساسی حقوقی نیز ناسازگارند.

حسن نیت و رفتار منصفانه نیز از مبانی قابل استفاده در حقوق ایران است. هرچند قانون مدنی ایران همانند برخی نظام‌های حقوقی جدید قاعده‌ای عام و صریح مبنی بر الزام طرفین به رعایت حسن نیت در تمامی مراحل قرارداد ندارد، این اصل از مجموعه نهادهای حقوقی و مبانی فقهی قابل استنباط دانسته شده است. بررسی مبانی حسن نیت نشان می‌دهد که این اصل می‌تواند رفتار طرفی را که از حق قراردادی خود برخلاف اعتماد مشروع یا به شیوه‌ای متناقض و زیان‌بار استفاده می‌کند محدود سازد (Alizadeh, 2011). در قراردادهای تحمیلی، حسن نیت به‌ویژه در مرحله تنظیم شروط، افشای اطلاعات، استفاده از ابهام و اجرای اختیارات یک‌جانبه اهمیت پیدا می‌کند. برای مثال، اگر تنظیم‌کننده قرارداد شرطی مهم و محدودکننده مسئولیت را در بخشی غیرقابل مشاهده یا با عباراتی فنی و مبهم قرار دهد، استناد سخت‌گیرانه به ظاهر قرارداد می‌تواند با رفتار منصفانه ناسازگار باشد. در چنین مواردی، تفسیر محدود شرط و ترجیح برداشتی که از طرف ضعیف حمایت بیشتری می‌کند، می‌تواند بر مبنای قواعد تفسیری و حسن نیت توجیه شود.

نظریه سوءاستفاده از حق نیز ظرفیت دیگری برای کنترل آثار قراردادهای تحمیلی فراهم می‌کند. حق قراردادی در اصل باید در چارچوب هدف مشروع خود اعمال شود و استفاده از آن صرفاً با هدف زیان‌رساندن یا بهره‌برداری نامتعارف از وضعیت طرف مقابل ممکن است با محدودیت مواجه شود. هرچند تعیین مرز سوءاستفاده دشوار است، وجود اختیار یک‌جانبه در قراردادهای تحمیلی می‌تواند زمینه کاربرد این نظریه را افزایش دهد. برای نمونه، اگر تنظیم‌کننده قرارداد اختیار تغییر یک‌جانبه شرایط را برای خود محفوظ کرده باشد، اعمال این اختیار بدون معیار، بدون اطلاع‌رسانی مناسب یا به شکلی که تعادل اقتصادی قرارداد را به‌طور بنیادی دگرگون سازد، می‌تواند با اصول عدالت و منع سوءاستفاده ناسازگار تلقی شود. مطالعات مربوط به نحوه مواجهه حقوق ایران با قراردادهای تحمیلی نشان می‌دهند که در فقدان مقرره جامع، ترکیب نظریه‌هایی چون سوءاستفاده از حق، حسن نیت و نظم عمومی می‌تواند بخشی از خلأ تقنینی را جبران کند (Amini et al., 2017). بااین‌حال، این پراکندگی به تفاوت در برداشت قضات و کاهش پیش‌بینی‌پذیری منجر می‌شود.

قواعد فقهی نیز در حقوق ایران نقش مهمی دارند. قاعده لاضرر از مهم‌ترین مبانی مورد استناد برای جلوگیری از ایجاد یا استمرار آثار زیان‌بار نامشروع است. در منابع فقهی، اصل منع ضرر در کنار سایر قواعد می‌تواند محدوده اعمال حقوق خصوصی را تعیین کند (Husayni Maraghi, 1997). البته نمی‌توان هر زیان قراردادی را مشمول قاعده لاضرر دانست، زیرا بسیاری از قراردادها متضمن پذیرش ریسک اقتصادی هستند. مسئله زمانی اهمیت می‌یابد که زیان ناشی از شرطی باشد که طرف ضعیف امکان واقعی مذاکره درباره آن نداشته و طرف قوی‌تر از وضعیت او بهره‌برداری کرده است. همچنین قواعد مربوط به اضطرار، اکراه و غرر می‌توانند در تحلیل برخی مصادیق مؤثر باشند. فقه اسلامی در عین احترام به اصل قرارداد، بر منع ظلم و اکل مال به باطل نیز تأکید دارد و همین مبانی می‌توانند توجیه هنجاری کنترل شروط تعسفی را تقویت کنند (Al-Shawkani, 2005). مطالعات فقه معاملات نیز نشان می‌دهد که اعتبار قرارداد همواره مشروط به مشروعیت موضوع و شرایط و فقدان عناصر ممنوع است (Ibn Qayyim al-Jawziyyah, 2000).

یکی دیگر از مسائل مهم در حقوق ایران شروط عدم مسئولیت و محدودکننده مسئولیت است. چنین شروطی در قراردادهای استاندارد به‌وفور دیده می‌شوند و می‌توانند به‌ویژه هنگامی که طرف ضعیف امکان مذاکره ندارد، تعادل قرارداد را به‌طور جدی برهم زنند. مبانی فقهی و حقوقی شروط معافیت از مسئولیت نشان می‌دهد که اعتبار این شروط مطلق نیست و بسته به نوع تعهد، درجه تقصیر، ارتباط شرط با نظم عمومی و قلمرو مسئولیت قابل محدود شدن است (Abdi Seyedkolaei, 1998). در قرارداد تحمیلی، شرطی که تمام مسئولیت تنظیم‌کننده را حتی نسبت به رفتارهای سنگین یا نقض تعهد اصلی حذف کند، از منظر عدالت قراردادی با حساسیت بیشتری مواجه است. همچنین، اگر شرط به‌گونه‌ای تنظیم شده باشد که عملاً تعهد اصلی طرف قوی‌تر را بی‌اثر کند، می‌توان در اعتبار آن تردید کرد. بااین‌حال، حقوق ایران فاقد قاعده عامی است که به قاضی اجازه دهد صرفاً به دلیل «غیرمنصفانه» بودن یک شرط آن را تعدیل کند؛ در نتیجه قاضی باید شرط را در قالب یکی از نهادهای شناخته‌شده حقوقی قرار دهد.

وضعیت در حقوق عراق متفاوت است. قانون مدنی عراق با پذیرش مستقیم قراردادهای الحاقی، مسئله را از سطح استنباط پراکنده به سطح قاعده خاص قانونی منتقل کرده است. مبنای نظری این رویکرد را می‌توان در آثار سنهوری مشاهده کرد که قراردادهای الحاقی را نتیجه تحول اقتصادی و ظهور بنگاه‌هایی می‌داند که کالاها یا خدمات مورد نیاز را بر اساس شرایط عمومی و از پیش تنظیم‌شده عرضه می‌کنند (Al-Sanhuri, 1998). در این ساختار، قرارداد همچنان قرارداد است و رضایت طرف ملحق‌شونده برای ایجاد رابطه حقوقی کافی تلقی می‌شود، اما قانون نسبت به محتوای قرارداد بی‌تفاوت نمی‌ماند. پژوهش درباره تنظیم قانونی قراردادهای الحاقی در عراق نیز نشان می‌دهد که قانون‌گذار میان اصل اعتبار قرارداد و امکان مداخله در شرط تعسفی تفکیک کرده است (Antar & Dhunoun, 2002). بنابراین، برخلاف رویکردی که کل قرارداد را به دلیل فقدان مذاکره باطل می‌داند، حقوق عراق اصل عقد را حفظ و کنترل را متوجه شرط ناعادلانه می‌کند.

ماده ۱۶۷ قانون مدنی عراق در این زمینه جایگاه محوری دارد. بر مبنای این رویکرد، اگر قرارداد الحاقی شامل شروطی تعسفی باشد، قاضی می‌تواند با توجه به مقتضیات عدالت آن شرط را تعدیل کند یا طرف ملحق‌شونده را از اجرای آن معاف سازد. این اختیار نمونه روشن مداخله قضایی در محتوای قرارداد برای حمایت از طرف ضعیف است. نقش قاضی در اصلاح قرارداد در حقوق تطبیقی همواره با این پرسش همراه بوده است که تا چه حد می‌توان بدون لطمه زدن به اصل آزادی اراده، محتوای توافق را تغییر داد. پژوهش‌های مربوط به اختیار قاضی در تعدیل قرارداد نشان می‌دهند که این اختیار هنگامی توجیه‌پذیرتر است که قانون معیار یا وضعیت مشخصی برای مداخله تعیین کرده باشد (Muawwad, 2004). در حقوق عراق، وجود قرارداد الحاقی و شرط تعسفی چارچوب مداخله را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، اختیار دادگاه را نمی‌توان اختیار نامحدود برای بازنویسی قرارداد دانست، بلکه هدف آن جلوگیری از اجرای شرطی است که در بستر نابرابر قرارداد به شکل غیرمنصفانه‌ای به زیان طرف ضعیف عمل می‌کند.

حقوق عراق همچنین در مرحله تفسیر از طرف ضعیف حمایت می‌کند. منطق این حمایت روشن است: طرفی که متن قرارداد را تهیه کرده و امکان تعیین واژگان و ساختار حقوقی آن را داشته است، نباید از ابهامی که خود ایجاد کرده به زیان طرفی که در نگارش قرارداد نقشی نداشته است استفاده کند. این قاعده با اصل شناخته‌شده تفسیر علیه تنظیم‌کننده قرارداد هم‌راستا است. در تحلیل‌های مربوط به قراردادهای الحاقی، تفسیر حمایتی یکی از ابزارهای اصلی برای تعدیل نابرابری اطلاعاتی معرفی شده است

(Jawhari, 2004). همچنین، برخی نویسندگان تأکید کرده‌اند که حمایت از ملحق‌شونده نباید تنها به حذف شرط آشکارا تعسفی محدود شود، بلکه نحوه تفسیر عبارات دوپهلو نیز باید به گونه‌ای باشد که قدرت یک‌جانبه تنظیم‌کننده قرارداد را تشدید نکند (Sanu, 2004). در اینجا تفاوت مهمی میان ایران و عراق آشکار می‌شود: در ایران چنین نتیجه‌ای باید عمدتاً از قواعد عمومی تفسیر، حسن نیت و اصل منع سوءاستفاده استنباط شود، در حالی که در عراق قانون‌گذار چارچوب روشن‌تری فراهم کرده است.

تحلیل تطبیقی سازوکارهای حمایت از طرف ضعیف در حقوق ایران و عراق

مقایسه حقوق ایران و عراق نشان می‌دهد که هر دو نظام، اصل اعتبار قراردادهای تحمیلی را می‌پذیرند و تحمیلی بودن شیوه انعقاد را به‌خودی‌خود موجب بطلان قرارداد نمی‌دانند. این نقطه اشتراک از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا نشان می‌دهد مسئله اصلی در هر دو نظام، فقدان کامل رضایت نیست، بلکه نحوه کنترل آثاری است که ممکن است در نتیجه عدم تعادل قدرت قراردادی ایجاد شوند. در فقه اسلامی نیز اصل بر احترام به قرارداد مشروع است و صرف تفاوت موقعیت اقتصادی طرفین لزوماً به بی‌اعتباری معامله منتهی نمی‌شود (Mughniyah, 2007). بنابراین، رویکرد منطقی آن است که میان اصل رابطه قراردادی و شروط خاصی که ممکن است ناعادلانه باشند تفکیک شود. این تفکیک در حقوق عراق به‌صورت روشن‌تر در مقررات مربوط به قرارداد الحاقی انعکاس یافته است، در حالی که در حقوق ایران باید از مجموعه قواعد عمومی و مبانی فقهی استنباط شود. تفاوت اساسی دو نظام در نتیجه نه در اصل اعتبار قرارداد، بلکه در میزان صراحت ابزارهای حمایتی و دامنه اختیار قاضی است.

در حقوق ایران، طرف ضعیف برای مقابله با شرط ناعادلانه با یک چالش ساختاری مواجه است: باید نشان دهد شرط مورد اعتراض با یکی از قواعد شناخته‌شده حقوقی تعارض دارد. ممکن است شرط خلاف قانون آمره، مخالف نظم عمومی یا اخلاق حسنه، نامشروع، مخالف مقتضای عقد یا در شرایط خاص مصداق سوءاستفاده از حق باشد. اگر بتوان شرط را در یکی از این قالب‌ها قرار داد، امکان بی‌اعتبار کردن یا محدود ساختن آن وجود خواهد داشت. اما اگر شرط صرفاً بسیار یک‌جانبه و نامتوازن باشد بدون آنکه به‌وضوح در یکی از عناوین سنتی جای گیرد، امکان مداخله دشوارتر می‌شود. همین مسئله یکی از نقاط ضعف نظام پراکنده حمایت در حقوق ایران است. تحلیل نظریه‌های عدم انصاف در حقوق قراردادها نشان می‌دهد که وجود یک معیار عام برای کنترل شروطی که در نتیجه عدم تعادل قدرت و فرآیند نابرابر شکل گرفته‌اند، می‌تواند خلأ میان قواعد خاص را پوشش دهد (Manafi, 2011). در حقوق ایران چنین قاعده عامی به‌صورت روشن تدوین نشده و این امر احتمال تفاوت رویه قضایی را افزایش می‌دهد.

در حقوق عراق، ماده ۱۶۷ این مشکل را تا حدی کاهش داده است. قاضی لازم نیست شرط تعسفی را الزاماً تحت عنوان سنتی خاصی مانند بطلان، اکراه یا مخالفت با نظم عمومی قرار دهد، بلکه می‌تواند در چارچوب خود قرارداد الحاقی و با ارزیابی تعسفی بودن شرط، در آن مداخله کند. اهمیت این سازوکار آن است که حمایت را به واقعیت اقتصادی قرارداد نزدیک‌تر می‌کند. نظریه قرارداد الحاقی در حقوق عربی بر این اساس شکل گرفته است که رضایت طرف ضعیف نسبت به قرارداد وجود دارد، ولی شرایطی که در آن رضایت ابراز می‌شود با وضعیت قراردادهای مذاکره‌شده متفاوت است (Farfour, 2004). بنابراین، پاسخ حقوقی نیز نباید الزاماً بطلان کامل باشد. امکان تعدیل شرط یا معاف کردن طرف ضعیف از اجرای آن راه‌حلی انعطاف‌پذیرتر است و می‌تواند اصل رابطه اقتصادی را حفظ کند. در پژوهش‌های مربوط به اصلاح قرارداد نیز این شیوه به‌عنوان راهی برای جمع میان ثبات قرارداد و عدالت شناخته شده است (Makki, 2011).

حفظ اصل قرارداد یکی از مهم‌ترین وجوه مشترک مطلوب در دو نظام است، هرچند حقوق عراق ابزار روشن‌تری برای تحقق آن دارد. طرف ضعیف قرارداد تحمیلی غالباً به موضوع قرارداد نیاز واقعی دارد. مصرف‌کننده‌ای که قرارداد آب، برق، بیمه یا ارتباطات منعقد می‌کند معمولاً خواهان از بین رفتن کل رابطه نیست؛ او خواهان جلوگیری از اجرای شرطی است که به شکل نامتعارف حقوق او را محدود می‌کند. بطلان کامل قرارداد ممکن است او را از همان خدمتی که به آن نیاز دارد محروم کند. مطالعات مربوط به شروط غیرمنصفانه نیز تأکید دارند که ضمانت اجرای مناسب باید تا حد امکان متوجه شرط ناعادلانه باشد و بقای بخش سالم قرارداد را حفظ کند (Boudali, 2007). این منطق در حقوق عراق با اختیار تعدیل یا حذف آثار شرط تعسفی سازگاری بیشتری دارد. در حقوق ایران نیز می‌توان از نهاد شرط باطل غیرمبطل و قواعد تفکیک‌پذیری برای رسیدن به نتیجه مشابه استفاده کرد، اما فقدان قاعده‌ای عمومی درباره شروط غیرمنصفانه باعث می‌شود نتیجه در همه موارد روشن نباشد.

تفاوت دیگر به نقش قاضی مربوط است. در نگرش سنتی، قاضی موظف است قرارداد را اجرا کند و حق ندارد توافق اشخاص را با برداشت شخصی خود از عدالت جایگزین سازد. این اصل همچنان اهمیت بنیادین دارد، زیرا امنیت حقوقی نیازمند آن است که اشخاص بتوانند آثار قرارداد را پیش‌بینی کنند. بااین‌حال، قرارداد تحمیلی پرسشی متفاوت مطرح می‌کند: هنگامی که یکی از طرفین در تعیین متن قرارداد تقریباً هیچ نقشی نداشته، آیا استناد مطلق به اصل «قرارداد قانون طرفین است» می‌تواند توجیه‌کننده اجرای هر شرطی باشد؟ اختیار قضایی در تعدیل قرارداد هنگامی قابل قبول است که قانون معیار مشخصی برای آن تعیین کند و مداخله به موارد استثنایی محدود بماند (Boukamach, 2012). حقوق عراق به دلیل شناسایی صریح شرط تعسفی در قرارداد الحاقی، مبنای روشن‌تری برای چنین مداخله‌ای فراهم کرده است. در ایران، قاضی برای دستیابی به نتیجه مشابه باید از قواعد عمومی استفاده کند و همین امر ممکن است او را محتاط‌تر سازد.

از منظر تفسیر قرارداد نیز حقوق عراق حمایت روشن‌تری ارائه می‌کند. در قراردادهای تحمیلی، متن توسط طرف قوی‌تر نوشته می‌شود و طرف ضعیف غالباً نه در انتخاب اصطلاحات و نه در ساختار حقوقی سند نقش ندارد. اگر ابهام موجود در چنین متنی به سود تنظیم‌کننده تفسیر شود، نابرابری اولیه تشدید خواهد شد. قاعده تفسیر علیه تنظیم‌کننده بر پایه ساده‌ای استوار است: کسی که قدرت انتخاب عبارت داشته است باید خطر ابهام آن را نیز تحمل کند. این دیدگاه در مطالعات قراردادهای الحاقی به‌عنوان مکمل کنترل شروط تعسفی شناخته شده است (Hammad, 2004). در حقوق ایران، هرچند می‌توان با استناد به قواعد عرفی تفسیر، حسن نیت، قصد مشترک طرفین و اصل جلوگیری از بهره‌برداری از ابهام به نتیجه مشابه رسید، نبود نص خاص باعث می‌شود حمایت از همان درجه وضوح برخوردار نباشد. مبانی حسن نیت نیز اقتضا می‌کند طرفی که متن را تنظیم کرده نتواند از ابهام ناشی از نگارش خود به زیان طرف مقابل استفاده کند (Alizadeh, 2011).

مسئله مهم دیگر رابطه قرارداد تحمیلی با نظم عمومی است. حقوق ایران به دلیل فقدان مقرره خاص، ناگزیر است بخش بیشتری از بار حمایتی را بر مفاهیم عمومی مانند نظم عمومی قرار دهد. این امر مزیتی نیز دارد، زیرا نظم عمومی ابزار انعطاف‌پذیری است که می‌تواند با تحولات اجتماعی تطبیق پیدا کند. اما استفاده بیش از اندازه از آن ممکن است مرز میان قواعد آمره و ارزیابی قضایی عدالت را مخدوش کند. مفهوم نظم عمومی در نظام‌های مختلف به‌شدت وابسته به ساختار حقوقی و ارزش‌های اجتماعی است و نمی‌توان آن را جایگزین همه قواعد خاص حمایت از طرف ضعیف کرد (Abdali, 2011). در عراق، وجود ماده خاص قرارداد الحاقی موجب می‌شود دادگاه برای هر شرط ناعادلانه

ناچار به استناد به نظم عمومی نباشد. این تفکیک از منظر روش حقوقی مطلوب‌تر است، زیرا نظم عمومی برای موارد بنیادی باقی می‌ماند و شروط تعسفی از طریق نهادی متناسب با ماهیت خود کنترل می‌شوند.

از منظر مبانی فقهی، حقوق ایران ظرفیت چشمگیری برای حمایت دارد. قواعد لاضرر، منع اکل مال به باطل، منع ظلم، رعایت تراضی و قواعد مربوط به مشروعیت شروط می‌توانند مبانی هنجاری مهمی فراهم کنند. فقه اسلامی قرارداد را صرفاً ابزار اعمال قدرت اقتصادی نمی‌داند و مشروعیت تعهدات را با معیارهای شرعی پیوند می‌دهد (Al-Ghazali, 1998). در عین حال، فقه نیز اصل قرارداد را محترم می‌شمارد و هر تفاوت اقتصادی را موجب بی‌اعتباری نمی‌داند. در تحلیل قراردادهای الحاقی از دیدگاه فقهی، برخی نویسندگان تلاش کرده‌اند میان نیازهای معاملات جدید و اصول عدالت در قرارداد سازگاری ایجاد کنند (Sanu, 2004). همین ظرفیت در حقوق عراق نیز وجود دارد، زیرا حقوق مدنی عراق از فقه اسلامی و حقوق مدنی عربی تأثیر پذیرفته است. ازاین‌رو، تفاوت دو کشور بیش از آنکه ناشی از تفاوت بنیادین ارزشی باشد، ناشی از نحوه تبدیل این ارزش‌ها به قواعد تقنینی مشخص است.

یکی از مسائل حساس، تعیین معیار «تعسفی» یا «غیرمنصفانه» بودن شرط است. اگر قانون صرفاً این اصطلاح را به کار برد ولی معیاری برای تشخیص ارائه نکند، همچنان امکان عدم وحدت رویه وجود دارد. شرط تعسفی باید با توجه به مجموع شرایط زمان انعقاد، ماهیت قرارداد، موقعیت اقتصادی و اطلاعاتی طرفین، ضرورت موضوع قرارداد، میزان انحراف شرط از قواعد تکمیلی و آثار واقعی آن بررسی شود. مطالعات تطبیقی شروط غیرمنصفانه تأکید می‌کنند که عدم تعادل قابل توجه میان حقوق و تعهدات یکی از مهم‌ترین معیارها است (Boudali, 2007). همچنین شیوه ارائه شرط اهمیت دارد؛ شرطی که با زبان پیچیده، حروف بسیار ریز یا در بخشی غیرمنتظره از قرارداد پنهان شده است، ممکن است از حیث فرآیندی نیز مشکل‌زا باشد. نظریه عدم انصاف در کامن‌لا نیز تأکید دارد که ضعف فرآیندی و شدت عدم تعادل ماهوی در کنار یکدیگر ارزیابی شوند (Shiravi, 2016). این معیارها می‌توانند در اصلاح تقنینی حقوق ایران و تفسیر دقیق‌تر حقوق عراق مورد توجه قرار گیرند.

مسئله شروط سلب یا محدودکننده مسئولیت نمونه مناسبی برای نشان دادن تفاوت رویکردهاست. چنین شروطی ممکن است به‌طور مشروع برای توزیع ریسک استفاده شوند، اما در قرارداد تحمیلی ممکن است به ابزاری برای انتقال تقریباً تمام خطر به طرف ضعیف تبدیل شوند. اعتبار این شروط در حقوق ایران باید با توجه به قواعد عمومی مسئولیت، ماهیت تعهد و نظم عمومی سنجیده شود (Abdi Seyedkolaei, 1998). در عراق نیز اگر شرط در قرارداد الحاقی ماهیت تعسفی پیدا کند، قاضی امکان مداخله بیشتری دارد. از منظر تطبیقی، مطلوب آن است که معیار کنترل نه صرف وجود شرط عدم مسئولیت، بلکه اثر آن بر تعادل قرارداد و نوع رفتار مورد حمایت باشد. شرطی که مسئولیت ناشی از تخلف عمدی یا نقض تعهد اساسی را حذف می‌کند باید با حساسیت بیشتری بررسی شود. حقوق جدید قرارداد نیز محدودیت‌های قابل توجهی بر شروطی که هسته اصلی تعهد را تهی می‌کنند اعمال می‌کند (Stone, 2014).

در نهایت، مقایسه دو نظام نشان می‌دهد که حقوق ایران از حیث مبانی نظری و قواعد عمومی فاقد ابزار نیست، بلکه مشکل اصلی پراکندگی و عدم صراحت است. دادگاه ایرانی می‌تواند با استفاده از قواعد شروط، نظم عمومی، حسن نیت، منع سوءاستفاده و مبانی فقهی از طرف ضعیف حمایت کند، اما مسیر رسیدن به نتیجه پیچیده و وابسته به تفسیر است. حقوق عراق یک مزیت تقنینی مشخص دارد: قرارداد الحاقی و شرط تعسفی را مستقیماً وارد زبان قانون کرده و به قاضی اختیار اصلاح آثار آن را داده است. این

صراحت می‌تواند امنیت حقوقی بیشتری ایجاد کند، مشروط بر آنکه معیارهای تشخیص تعسف به‌صورت منضبط اعمال شوند. از سوی دیگر، تجربه حقوق ایران نشان می‌دهد که هر قاعده خاص جدید باید با اصول موجود قراردادها هماهنگ شود تا حمایت از طرف ضعیف به مداخله نامحدود در قراردادها تبدیل نشود. هدف مطلوب، ایجاد تعادل است؛ نه کنار گذاشتن آزادی قرارداد و نه پذیرش بی‌قیدوشرط نتایج ناشی از قدرت نابرابر.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تحمیلی در ایران و عراق نشان می‌دهد که این قراردادها را نمی‌توان صرفاً به دلیل محدود بودن امکان مذاکره یا از پیش تنظیم شدن مفاد، فاقد اعتبار دانست. در هر دو نظام، اصل بر پذیرش رابطه قراردادی است و وجود اراده برای انعقاد قرارداد، حتی در شرایطی که یکی از طرفین قدرت محدودی برای تغییر شروط دارد، می‌تواند برای شکل‌گیری عقد کافی باشد. بااین‌حال، اعتبار اصل قرارداد نباید با اعتبار مطلق تمام شروط مندرج در آن یکسان تلقی شود. مسئله اصلی در قراردادهای تحمیلی آن است که برتری اقتصادی، اطلاعاتی، حرفه‌ای یا انحصاری یک طرف ممکن است به گنجاندن شروطی منجر شود که تعادل طبیعی رابطه قراردادی را به‌طور شدید برهم می‌زنند و طرف ضعیف نیز امکان واقعی برای مذاکره درباره آن‌ها نداشته است. بنابراین، تحلیل حقوقی این قراردادها مستلزم تفکیک میان «تحمیلی بودن فرآیند انعقاد» و «غیرمنصفانه بودن محتوای شرط» است. هر قرارداد تحمیلی الزاماً حاوی شرط غیرمنصفانه نیست و هر شرط غیرمنصفانه نیز لزوماً در قراردادی کاملاً الحاقی ظاهر نمی‌شود.

در حقوق ایران، مهم‌ترین ویژگی نظام موجود فقدان یک مقرره عام و صریح درباره قراردادهای تحمیلی و شروط غیرمنصفانه است. این فقدان موجب نشده است که طرف ضعیف کاملاً بدون حمایت باقی بماند، زیرا قواعد عمومی قراردادها ظرفیت‌های قابل توجهی برای مقابله با آثار نامتعارف چنین قراردادهایی فراهم می‌کنند. اصول صحت و لزوم قرارداد در کنار قواعد مربوط به شروط ضمن عقد، نظم عمومی، اخلاق حسنه، منع سوءاستفاده از حق، قواعد مربوط به مسئولیت، مبانی حسن نیت و قواعد فقهی می‌توانند در موارد مختلف مورد استفاده قرار گیرند. بااین‌حال، اتکا به این مجموعه پراکنده دو مشکل اساسی ایجاد می‌کند. نخست آنکه تشخیص مبنای دقیق بی‌اعتباری یا تعدیل شرط برای قاضی و طرفین همیشه آسان نیست و دوم آنکه امکان شکل‌گیری رویه‌های متفاوت در پرونده‌های مشابه افزایش می‌یابد. اگر شرطی به‌وضوح با قانون آمره یا نظم عمومی تعارض نداشته باشد ولی در نتیجه نابرابری قدرت قراردادی به شکل محسوسی یک‌جانبه باشد، حقوق ایران راه‌حل عمومی و روشنی برای کنترل آن ارائه نمی‌کند. حقوق عراق از این حیث ساختار روشن‌تری دارد. شناسایی قانونی قراردادهای الحاقی و اعطای اختیار به قاضی برای مقابله با شروط تعسفی موجب شده است حمایت از طرف ضعیف مستقیماً در ساختار قانون مدنی جای گیرد. اهمیت این رویکرد در آن است که طرف ضعیف مجبور نیست برای مقابله با هر شرط ناعادلانه، الزاماً اثبات کند که آن شرط تحت یکی از عناوین سنتی بطلان قرار می‌گیرد. امکان تعدیل شرط یا معاف کردن طرف ضعیف از آثار آن، راه‌حلی انعطاف‌پذیرتر فراهم می‌کند و از بطلان غیرضروری کل قرارداد جلوگیری می‌نماید. این امر به‌ویژه در قراردادهایی اهمیت دارد که موضوع آن‌ها کالا یا خدمتی ضروری است؛ زیرا در چنین روابطی از بین بردن اصل قرارداد ممکن است بیش از طرف قوی، به زیان طرف ضعیف تمام شود. حمایت از طریق تفسیر نیز مکمل همین سیاست است و مانع از آن می‌شود که تنظیم‌کننده قرارداد از ابهام متنی که خود ایجاد کرده، برای تحمیل تعهدات بیشتر بر طرف پذیرنده استفاده کند.

باوجود برتری نسبی صراحت تقنینی حقوق عراق، این نظام نیز از چالش خالی نیست. اصطلاحاتی مانند شرط تعسفی یا عدالت

نیازمند معیارهای روشن قضایی هستند و اگر بدون چارچوب منضبط تفسیر شوند، می‌توانند پیش‌بینی‌پذیری روابط قراردادی را کاهش دهند. بنابراین، حمایت از طرف ضعیف نباید به این معنا باشد که دادگاه بتواند هر قرارداد نامطلوب یا هر تفاوت اقتصادی میان طرفین را بازنویسی کند. مداخله باید زمانی صورت گیرد که مجموعه اوضاع و احوال نشان دهد یک طرف از برتری واقعی خود برای تحمیل شرطی استفاده کرده است که عدم تعادل قابل توجه و غیرمتعارفی در حقوق و تعهدات ایجاد می‌کند. معیارهایی مانند فقدان امکان واقعی مذاکره، ضروری بودن موضوع قرارداد، نبود جایگزین معقول، پیچیدگی یا عدم شفافیت شرط، میزان انحراف آن از قواعد متعارف، شدت محدودیت ایجادشده برای طرف ضعیف و وجود اختیارهای یک‌جانبه برای طرف قوی می‌توانند در این ارزیابی مورد توجه قرار گیرند.

از منظر سیاست تقنینی، حقوق ایران می‌تواند از تجربه عراق بهره گیرد بدون آنکه تمام ساختار آن را عیناً اقتباس کند. مناسب است قانون‌گذار ایرانی در چارچوب قواعد عمومی قراردادها یا مقررات حمایت از مصرف‌کننده، مفهوم قرارداد الحاقی یا تحمیلی و شرط غیرمنصفانه را به‌صورت روشن تعریف کند. چنین تعریفی نباید صرفاً بر استاندارد بودن متن استوار باشد، بلکه باید محدود بودن امکان واقعی مذاکره و وجود برتری قابل توجه طرف تنظیم‌کننده را نیز در نظر گیرد. در مرحله بعد، لازم است اختیار مشخصی برای دادگاه پیش‌بینی شود تا بتواند شرط غیرمنصفانه را بی‌اثر سازد، دامنه آن را محدود کند یا در مواردی که امکان حفظ قرارداد وجود دارد، آن را به شکل متناسب تعدیل نماید. اصل راهنما باید حفظ قرارداد و حذف عنصر ناعادلانه باشد، مگر آنکه شرط مورد نظر چنان با ساختار عقد پیوند خورده باشد که بدون آن ادامه قرارداد ممکن نباشد.

همچنین، قاعده تفسیر علیه تنظیم‌کننده قرارداد می‌تواند به‌صورت روشن‌تر وارد حقوق ایران شود. شخصی که متن قرارداد را به‌طور یک‌جانبه تدوین می‌کند، از بیشترین امکان برای رفع ابهام برخوردار است و منطقی است که خطر ابهام نیز بر عهده او قرار گیرد. این قاعده نه‌تنها از طرف ضعیف حمایت می‌کند، بلکه طرف‌های حرفه‌ای را به تنظیم قراردادهای شفاف‌تر و قابل فهم‌تر تشویق خواهد کرد. شفافیت باید بخشی از عدالت قراردادی تلقی شود، زیرا رضایت نسبت به شرطی که به‌طور مؤثر قابل فهم یا مشاهده نیست، نمی‌تواند همان ارزش رضایت نسبت به شرط روشن و برجسته را داشته باشد. به‌ویژه شروطی که مسئولیت یک طرف را محدود می‌کنند، حق فسخ یا تغییر قیمت را به‌صورت یک‌جانبه اعطا می‌کنند یا دسترسی طرف مقابل به جبران خسارت و دادرسی را کاهش می‌دهند، باید با وضوح بیشتری ارائه شوند.

نتیجه نهایی مقایسه آن است که هر دو نظام حقوقی ایران و عراق میان آزادی قرارداد و حمایت از عدالت قراردادی در حال ایجاد توازن هستند، اما ابزارهای آن‌ها متفاوت است. حقوق ایران بیشتر از طریق قواعد عمومی و ظرفیت تفسیری نظام حقوقی عمل می‌کند، در حالی که حقوق عراق علاوه بر قواعد عمومی، سازوکاری خاص برای قراردادهای الحاقی در اختیار قاضی قرار داده است. صراحت حقوق عراق از حیث حمایت قضایی یک مزیت محسوب می‌شود، زیرا امکان مقابله مستقیم با شرط تعسفی و حفظ اصل قرارداد را فراهم می‌کند. در مقابل، حقوق ایران برای دستیابی به سطح مشابهی از حمایت نیازمند تدوین قاعده‌ای عام، روشن و منسجم است که ضمن احترام به اصل آزادی قراردادها، اجازه ندهد این اصل به ابزاری برای تثبیت نابرابری شدید قدرت قراردادی تبدیل شود.

بر این اساس، الگوی مطلوب برای حقوق ایران نه بطلان قراردادهای تحمیلی و نه اعطای اختیار مطلق به قاضی است، بلکه ایجاد یک سازوکار مرحله‌ای و متناسب برای کنترل شروط غیرمنصفانه است. در این الگو، اصل بر اعتبار قرارداد باقی می‌ماند؛ قرارداد تحمیلی صرفاً به دلیل شکل انعقاد نامعتبر تلقی نمی‌شود؛

قاضی ابتدا باید وجود نابرابری واقعی در قدرت مذاکره و تحمیل شرط را احراز کند؛ سپس باید آثار شرط را از منظر تعادل قراردادی بررسی نماید؛ و در صورت احراز غیرمنصفانه بودن، مناسب‌ترین ضمانت اجرا را با اولویت حفظ رابطه قراردادی انتخاب کند. حذف شرط، محدود کردن دامنه آن، تعدیل آثار یا معافیت طرف ضعیف از اجرای آن می‌تواند متناسب با شرایط مورد استفاده قرار گیرد. چنین رویکردی می‌تواند ضمن افزایش حمایت از مصرف‌کنندگان و سایر طرف‌های ضعیف، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری روابط قراردادی را نیز حفظ کند و توازن معقول‌تری میان آزادی اراده و عدالت قراردادی در نظام حقوقی ایران به وجود آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The expansion of standardized transactions, mass contracting, public utilities, banking, insurance, telecommunications, transportation, and other forms of large-scale economic exchange has substantially altered the classical image of contract as the product of two relatively equal parties freely negotiating the terms of their agreement. In many contemporary contractual relationships, one party enjoys a superior economic, professional, technical, informational, or organizational position and prepares the contractual terms in advance, while the other party is effectively limited to accepting or rejecting the contract as a whole. Comparative private law has increasingly treated this phenomenon as one of the central challenges to the traditional doctrine of freedom of contract, because formal consent does not necessarily correspond to meaningful participation in the formation of contractual terms (Godley, 2017). Adhesion or imposed contracts therefore occupy an important position at the intersection of two competing values: contractual autonomy and contractual justice. Modern contract law continues to recognize party autonomy as a foundational principle, yet it also acknowledges that the enforcement of formally accepted terms may require legal control where one party has exploited a substantial disparity in bargaining power (Stone, 2014). The doctrines of unfairness and unconscionability have emerged in various legal systems precisely to address circumstances in which contractual consent exists in a formal sense but the process or substance of the agreement reveals serious inequality (Shiravi, 2016). In the Iranian legal system, no comprehensive general provision specifically defines adhesion or imposed contracts, and judicial protection of the weaker party must therefore be reconstructed through general rules of contract law, public order, good morals, good faith, prohibition of abuse of rights, the law of contractual conditions, and relevant jurisprudential principles (Amini et al., 2017). Iraqi law, by contrast, has adopted a more explicit legislative approach by recognizing adhesion contracts and providing the court with a more direct basis for controlling oppressive contractual terms (Antar & Dhunoun, 2002). Against this background, the present study aims to comparatively analyze the legal regime governing adhesion contracts in Iranian and Iraqi law, with particular attention to their legal characterization, validity, identifying criteria, the status of unfair and imposed terms, the role of the judge, and the available mechanisms for protecting the weaker contracting party.

Conceptually, an adhesion contract cannot be identified merely because one party has drafted a standard form in advance. Standardization is an ordinary and often indispensable feature of modern commerce, and many contracts are prepared in standardized form without necessarily being oppressive or unfair. The distinctive feature of

an adhesion contract is the combination of predetermined terms with a significant restriction on one party's actual ability to negotiate, modify, or reject individual provisions without losing access to the relevant good or service. Classical discussions of adhesion contracts in Islamic and Arab legal scholarship have frequently emphasized the existence of standardized terms, repeated transactions, economic superiority, and limited bargaining choice (Farfour, 2004). Other analyses similarly identify the weaker party's inability to participate effectively in determining the contractual content as a defining feature of this type of agreement (Hammad, 2004). It is therefore necessary to distinguish between an adhesion contract and an unfair term. The former primarily describes the process and structure of contract formation, whereas the latter concerns the substantive content and effects of a particular provision. A contract may be adhesive in form while containing balanced and reasonable terms, just as a negotiated contract may contain a particular clause that operates unfairly because of the circumstances in which it was imposed. Iranian scholarship on imposed contractual terms has likewise stressed that unequal bargaining power does not automatically render every contractual provision invalid, and that the legal inquiry must focus on whether the contested term creates an unjustified imbalance or exceeds acceptable contractual limits (Karimi, 2011). This distinction is also compatible with the jurisprudential separation between coercion and necessity. A person who concludes a contract because of economic need or lack of alternatives may still possess the legal intent necessary for a valid transaction, even though the surrounding circumstances may justify greater scrutiny of the contractual terms (Ansari, 2000). Accordingly, adhesion should not be equated with the complete absence of consent. Rather, it concerns the quality and practical scope of contractual freedom. A meaningful legal analysis must therefore consider several interconnected factors, including the existence of predetermined terms, the practical possibility of negotiation, the necessity of the relevant goods or services, the availability of reasonable alternatives, the degree of economic or professional superiority, the clarity of the contractual language, and the extent to which the disputed terms disturb the normal balance of contractual rights and obligations.

Under Iranian law, the legal analysis of adhesion contracts begins with the general principles governing contractual validity. The Civil Code recognizes private autonomy and the binding force of lawful agreements, and the mere fact that a contract was drafted unilaterally does not by itself invalidate the transaction. This position is also consistent with Islamic jurisprudence, which generally gives legal effect to valid agreements concluded with the required intention and consent, provided that their subject matter and conditions do not violate mandatory legal or religious rules (Al-Zuhayli, 1998). The principal difficulty in Iranian law lies not in recognizing the validity of the contract as a whole, but in determining the legal basis for controlling terms that have been imposed in an abusive or highly unbalanced manner. In the absence of a general statutory doctrine of unfair terms, courts and legal scholars must rely on a combination of existing principles. Public order and good morals constitute important external limits on contractual autonomy, because private agreements cannot override fundamental legal and social values (Abdali, 2011). Nevertheless, public order cannot reasonably be used to invalidate every economically disadvantageous clause, and its excessive expansion would undermine contractual certainty. Good faith provides another potential basis for controlling opportunistic behavior. Although Iranian law

does not formulate good faith as a comprehensive statutory principle applicable to all stages of contracting, its underlying rationale can be derived from a number of legal concepts and may support restrictions on misleading, contradictory, or exploitative contractual behavior (Alizadeh, 2011). The doctrine of abuse of rights similarly offers a possible basis for limiting the exercise of powers that are formally recognized by contract but are used in a manner that produces manifestly unfair consequences. Jurisprudential principles may also reinforce this protective framework. The rule against harm, the prohibition of unjust enrichment or wrongful appropriation, and broader principles against oppression can provide normative support for judicial resistance to excessive contractual imbalance (Husayni Maraghi, 1997). In addition, exemption and limitation clauses require particular scrutiny because they may transfer an excessive share of contractual risk to the weaker party. Iranian legal analysis of exemption clauses shows that their validity depends on the nature of the obligation, the type of liability being excluded, and their consistency with mandatory rules and public policy (Abdi Seyedkolaei, 1998). Consequently, Iranian law possesses several protective instruments, but these mechanisms remain fragmented, indirect, and highly dependent on judicial characterization.

Iraqi law adopts a more explicit legislative model and therefore offers a clearer framework for dealing with adhesion contracts. The Iraqi Civil Code reflects the broader Arab civil-law tradition in which the concept of adhesion contract was developed under the influence of modern civil-law doctrine, particularly the writings of al-Sanhuri, who emphasized that certain modern transactions are concluded through standardized conditions imposed by economically dominant suppliers rather than through individualized negotiation (Al-Sanhuri, 1998). The Iraqi approach accepts the validity of adhesion contracts while simultaneously recognizing the need to protect the adhering party against oppressive terms. This distinction is crucial because it prevents the legal system from treating all non-negotiated contracts as invalid while still permitting intervention where the stronger party has used its position to impose substantively unjust conditions. Iraqi legal scholarship has specifically discussed the legislative regulation of adhesion contracts and the need to distinguish their validity from the enforceability of particular abusive terms (Antar & Dhunoun, 2002). The protective logic of Iraqi law is also reflected in the role assigned to the judge. Where the relevant statutory conditions are satisfied, the court may intervene in an oppressive term rather than merely enforce the contract mechanically. Comparative studies of judicial modification of contracts have shown that this form of intervention is most defensible when it is anchored in an express legal basis and directed toward restoring contractual balance rather than rewriting the entire agreement according to subjective notions of fairness (Boukamach, 2012). The possibility of modifying or neutralizing an unfair term is therefore particularly important in adhesion contracts involving essential services, because the weaker party may have a strong interest in preserving the contract itself. The broader literature on judicial modification likewise emphasizes that correcting the problematic part of an agreement may provide a more proportionate remedy than invalidating the contract in its entirety (Muawwad, 2004). Iraqi law also provides stronger support for interpretive protection, because ambiguous provisions in an adhesion contract should not be interpreted in a manner that further strengthens the drafting party's advantage. The principle that ambiguity should operate against the party who controlled the language

of the agreement is especially appropriate in standardized contracts, where the weaker party has not participated in drafting the disputed provision (Jawhari, 2004). In this respect, Iraqi law offers a more direct and coherent mechanism for combining respect for contractual validity with control over oppressive content.

The comparative analysis demonstrates that the most important difference between the Iranian and Iraqi systems does not concern the basic validity of adhesion contracts, since both legal systems are capable of recognizing such agreements as legally effective, but rather concerns the degree of legislative clarity and the breadth of judicial authority available for controlling unfair terms. Iranian law relies predominantly on general doctrines and dispersed protective rules, whereas Iraqi law provides a more direct legal foundation for judicial intervention in the context of adhesion contracts. This distinction has substantial practical consequences. In Iran, a party challenging an oppressive term will generally need to demonstrate that the clause can be characterized as contrary to a mandatory rule, public order, good morals, established principles of liability, or another recognized doctrine. In situations where a term is profoundly one-sided but does not clearly fall within one of these traditional categories, legal protection may be uncertain. Comparative scholarship on unconscionability demonstrates the value of a general legal standard capable of addressing both serious procedural inequality and substantive imbalance in circumstances not adequately covered by traditional invalidity doctrines (Manafi, 2011). The common-law experience similarly shows that an assessment of unfairness is strengthened when courts examine both the bargaining process and the substantive effect of the contested clause (Shiravi, 2016). At the same time, any general doctrine must be sufficiently disciplined to avoid transforming judicial supervision into unrestricted revision of private agreements. Comparative studies of unfair terms therefore tend to support an approach based on significant imbalance, lack of meaningful negotiation, lack of transparency, and exploitation of superior bargaining power rather than mere inequality of economic outcome (Boudali, 2007). Another important comparative finding concerns the preferred remedy. The weaker party in an adhesion contract often needs the underlying transaction and may be harmed by wholesale invalidation. The theory of contractual correction supports preserving the valid core of the agreement while removing, limiting, or adjusting the unfair term whenever separation is legally and practically possible (Makki, 2011). This model appears particularly suitable for Iranian law because it could be integrated into existing doctrines of invalid contractual conditions while improving judicial clarity. Iraqi law already moves more directly in this direction by allowing targeted intervention. A further lesson concerns interpretation. A general rule that ambiguity in a non-negotiated term should be interpreted against the drafting party would strengthen transparency and encourage professional parties to formulate contractual provisions more clearly. Such an approach would also be compatible with the principle of fair dealing and with the broader policy of preventing a party from benefiting from uncertainty that it had the power to eliminate (Alizadeh, 2011).

The study ultimately concludes that the central legal challenge posed by adhesion contracts is not their mere existence, but the risk that formal contractual autonomy may conceal a substantial imbalance in actual bargaining power and permit the stronger party to impose terms that the weaker party cannot meaningfully negotiate. Iranian and Iraqi law both provide foundations for recognizing the validity of such contracts, but they differ

significantly in the structure of the protective mechanisms available to the weaker party. Iraqi law offers the clearer legislative model because it directly recognizes adhesion contracts and provides a more explicit basis for judicial control of oppressive terms and protective interpretation, whereas Iranian law depends more heavily on the reconstruction of protection from general contractual principles, jurisprudential rules, public order, good morals, good faith, and related doctrines. The Iranian system therefore does not lack normative resources, but it suffers from fragmentation, uncertainty, and a greater dependence on judicial characterization. A more coherent Iranian framework should distinguish clearly between the validity of the adhesion contract itself and the fairness of individual contractual terms, define the circumstances in which a contractual relationship should be regarded as adhesive, and authorize proportionate judicial intervention where a non-negotiated term creates a serious and unjustifiable imbalance. The preferred remedy should ordinarily be the preservation of the contract together with the removal, limitation, or adjustment of the unfair provision, rather than automatic invalidation of the entire transaction. Such an approach would protect weaker parties without undermining the stability of modern standardized transactions. It would also preserve the legitimate function of freedom of contract while recognizing that contractual freedom loses much of its normative force when one party has no meaningful role in determining the terms imposed upon it. The comparative experience of Iran and Iraq therefore suggests that contractual justice is best achieved not by abandoning party autonomy, but by developing a more precise legal framework within which autonomy operates alongside transparency, judicial control, and effective protection against abusive contractual power.

References

Abd al-Dayim, H. M. (2008). *Monopoly Contracts between Islamic Jurisprudence and Civil Law: A Comparative Study*. Dar al-Fikr al-Jami'i.

Abdali, M. (2011). A Comparative Study of the Concepts of Public Order and Good Morals in French, English, and Iranian Law. *Specialized Scientific Legal Supplement*(1-2).

Abdi Seyedkolaei, S. (1998). *Jurisprudential and Legal Foundations of Exemption Clauses in Contracts*

Al-Ghazali, H. i. A. i. M. (1998). *Creation of Obligation in the Rights of Servants*. Dar Alam al-Kutub.

Al-Sanhuri, A. a.-R. A. (1998). *Al-Wasit fi Sharh al-Qanun al-Madani al-Jadid: General Theory of Obligation*. Dar al-Fikr.

Al-Shawkani, M. i. A. i. M. (2005). *Nayl al-Awtar Sharh Muntaqa al-Akhbar*. Bayt al-Afkar al-Dawliyya.

Al-Zuhayli, W. i. M. (1998). *Islamic Jurisprudence and Its Proofs*. Dar al-Fikr.

Alizadeh, M. (2011). Foundations of the Principle of Good Faith and Fair Dealing in Contracts. *Specialized Journal of Razavi University of Islamic Sciences*(15-16).

Amini, M., Abedian, M., & Karami, S. (2017). How Legal Systems Confront Imposed Contracts and Legislative Silence. *Journal of Legal Research*, *15*(150).

Ansari, M. i. M. A. (2000). *Kitab al-Makasib* (Vol. 1). Majma' al-Fikr al-Islami.

Antar, I., & Dhunoun, Y. S. (2002). Legislative Regulation of Contracts of Adhesion in Iraqi Civil Law. *Tikrit University Journal of Legal and Political Sciences*(5).

Boudali, M. (2007). *Unfair Terms in Contracts under Algerian Law: A Comparative Study with the Laws of France, Germany, and Egypt*. Dar Houma.

Boukamach, M. (2012). *The Judge's Power to Modify the Contract under Algerian Civil Law and Islamic Jurisprudence*

Farfour, M. A. a.-L. S. (2004). Contracts of Adhesion. *Journal of the International Islamic Fiqh Academy*, *14*(14).

Godley, J. (2017). *An Introduction to the Comparative Study of Private Law: Readings, Cases, Materials*. Cambridge University Press.

Hammad, N. K. (2004). Contracts of Adhesion. *Journal of the International Islamic Fiqh Academy*, *14*(14).

Husayni Maraghi, S. M. A. a.-F. i. A. (1997). *Al-'Anawin al-Fiqhiyyah*. Islamic Publishing Office.

Ibn Qayyim al-Jawziyyah, S. a.-D. A. A. M. i. A. B. i. A. (2000). *Jami' al-Fiqh*. Dar al-Wafa / Dar al-Warraq.

Jawhari, H. (2004). Contracts of Adhesion. *Journal of the International Islamic Fiqh Academy*, *14*(14).

Karimi, A. (2011). Imposed Terms from the Perspective of General Contract Rules. *Journal of Legal Research*(1).

Makki, R. F. (2011). *Correction of the Contract: A Comparative Study*. Al-Mu'assasa al-Haditha lil-Kitab.

Manafi, S. (2011). *A Comparative Study of the Doctrine of Unconscionability of Contracts in English and Iranian Law*

Muawwad, F. a. M. (2004). *The Role of the Judge in Modifying the Contract*. Dar al-Jami'a al-Jadida.

Mughniyah, M. J. (1997). *Jurisprudence of Imam Ja'far al-Sadiq*. Islamic Publishing Office.

Mughniyah, M. J. (2007). *Jurisprudence According to the Four Schools and Imam Ja'far al-Sadiq*. Dar al-Manshurat al-Islamiyya.

Nadwi, A. A. (2004). Contracts of Adhesion. *Journal of the International Islamic Fiqh Academy*, *14*(14).

Sanu, Q. M. (2004). Contracts of Adhesion. *Journal of the International Islamic Fiqh Academy*, *14*(14).

Shiravi, A. (2016). The Doctrines of Unfairness and Unconscionability of Contract Terms in Common Law with Emphasis on the Laws of England, the United States, and Australia. *Journal of Qom Higher Education Complex*, *4*(14).

Stone, R. (2014). *The Modern Law of Contract*. Taylor & Francis.

Swenson, O. (2010). *The Unconscionability Doctrine in US Contract Law*